سیدهاشم سدید

۱۴/۰۴/۲۰۱۷

از سر و روی هر سندی ابهام می بارد!

بخش دوم

مطابق فرمودهٔ شما، من محقق و متفکر نیستم. شما که دارای صلاحیت تحلیل و تحقیق هستید و حتماً خود را یکی از بزرگترین متفکران دنیا نیز می دانید، ما را روشن بسازید، که در همین مورد خاص و یگانه (خواهش انگلیس از فرانسه برای تبیین شهرت سید) غیر از دو دلیلی که من ارائه نمودم کدام دلیل دیگری موجود است؟

مانند آقای مسعود فارانی سنگ را در دبه نیندازید و یکبار از سدنی و بار دیگر از تورنتو و توکیو و وین و جاگارتا سخن به میان نیاورید. بر سر یک سخن و یک مطلب بمانید و راست و صریح به این پرسش جواب بدهید، که کدام یک از این دو پندار و گفتار حقیقت دارند، چرا و به استناد کدام یک سند معتبر؟ جواب راست و صریح شما نصف مشکل ما را در زمینه حل می کند! انگیزهٔ تلاش من تنها و تنها حل این چنین ابهامات است. آیا در این مورد مشخص ابهامی وجود دارد، یا نه؟ اگر دارد، مانند موارد متعدد دیگر، پس جنگ بر سر چه است؟!!

بالاخره، و اگر چنین سؤالی در ذهن کسی پیدا شود، حق دارد آن را بپرسید، یا نه؟ کدام یک از این دو سخن را باید بپذیرم؟ پذیرفتن یکی به گونهٔ خودکار(اتوماتیک) دیگری را نقض می کند. تعمق و بیان این مطلب را شما هم ایران زدگی[من این کلمه را از روی "غرب زدگی" مرحوم جلال آل احمد، برای اولین بار در چندین نوشته و از سال ها قبل به کار برده بودم] می نامید؟ چرا شما به جای یک جواب مختصر آسمان و ریسمان را به هم می بافید، مانند آقای فارانی که چون هیچ مطلبی انسان پسند برای نقد نوشتهٔ من نمی یابد، گاهی مسألهٔ دین و بی دینی را عنوان می کنند، گاهی موضوع روشنفکر و روشنفکر نما را، گاهی از لوتر و پوپر سخن می زند، گاهی چپ و چپ نما و مجاهد و مجاهد نما را می کوبد و گاهی هم به شکل سخیفانه (سخنی را که ایشان در نوشتهٔ خویش به من نسبت داده اند، استفاده کرده ام) به اتهام سنگین ایران پرستی و ایران زدگی متوسل می شوند.

موضوعی بی دینی، بی علمی، بی اهمیتی، بی مسؤولیتی و مبارز و ضد استعمار بودن سید در کجا مطرح شده بود، که این اودر زادهٔ شما آن را در نوشتهٔ خویش پیش کشیده است؟ از آن همه مطلبی که او در نوشتهٔ خود آورده است، تنها بحث روشنفکری را با تاریخ طولانی معمول شدن، و هزاران ورق نظر و بحث و ارزیابی و کتاب و جزوه و رساله و... که در آن رابطه وجود دارد، اگر مورد مداقه قرار بدهیم، به صد ها و هزار ها صفحه توضیح نیاز داریم. اما این آقا با سه بار استفادهٔ از این اصطلاح و چند جملهٔ بی ربط پیرامون آن فکر می کند بر قلهٔ بلند پیروزی بر این مسأله برآمده اند!

به فکر من این عمل ایشان فقط و فقط برای مغشوش کردن بحثی است، که از سر و روی آن باران ابهام می بارد و شما، که به نحوی خود را در آن درگیر نموده اید، و اینک درمانده و به کمک محتاج هستید، وظیفتاً و برای ادای دین، و منتی که شما بر او با استاد خواندن وی گذاشته اید، همچنان به خاطر داشتن رابطهٔ خونی، سمتی، همکاری در یک سایت اینترنتی و ضرورت نیاز به داشتن حمایت متقابل، باید به کمک شما می شتافتند.

آقای فارانی شاید نمی دانند، که کار روشنفکر واقعی ابهام زدائی و روشن ساختن قضایا و به پیروی از آنچه کانت در مورد روشنفکر و روشنگری گفته است، پرسش از پی پرسش ی باشد، اما روشنفکر نمایانی، مانند ایشان، کسانی که دشمن روشنی و شفافیت و ابهام زدائی هستند، با این و آن بهانه و اتهام بستن و... می خواهند، نه فقط در ارتباط سید، که در هر زمینه ای مردم همچنان در ظلمت و بی خبری باقی بمانند!

نوشتهٔ این اودر زادهٔ شما هزار بار مبهم تر از اسنادی است، که افغانی و ایرانی برای از خود خواندن سید ارائه می کنند. نوشته ای که جمع و جور کردن آن کار حضرت فیل است، نه کار من! بهترین جواب برای این چنین اشخاص تنها خاموشی است!

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ

به نامهٔ مقامات انگلیس با ذکر نمبر و تاریخ و مرجع صدور عنوانی مقامات فرانسه، در نوشتهٔ قبلی اشاره کردم. اینک به برشی از اولین مقاله ای که بعد از پیشگفتار، از صفحهٔ 17 به بعد، در کتاب "سیدجمال الدین افغانی پیشوای انقلاب شرق" نوشتهٔ محمد عثمان صدقی نشر شده است، در مورد سال هائی که سید در افغانستان سپری نموده است، می پردازم:

«سید در سال 1861 (1277 هجری) بافغانستان بر گشت، و بزادگاه خود در کنر رفت و در آنجا سید فقیر پاچا (یکی ازصاحب نفوذان) بر شخصیت وعلم او آگاه شد، و او را در جلال آباد به امیر دوست محمد خان معرفی کرد.

سید در سلک مصاحبان دربار داخل شد، و بحیث مربی شهزادگان وظیفه دار گردید. درهمین سال با امیر بسوی هرات رفت. امیر در جنگی که بین او و "سلطان احمد خان" برادر زاده اش روی داد غالب آمد. در تمام مراحل این جنگ، از فراه تا هرات، سید با امیر بود و به او مشوره می داد. هرات، دوباره بمرکز کابل ارتباط پیدا کرد، ولی خود امیر که سر سلسلهٔ خاندان سلطنتی بود وفات یافت (1279 هجری 1852[باید 1862باشد]) و شیرعلی پسرش بنابر توصیهٔ خودش، بامارت رسید.

... سید در اوائل این دوره، با شیرعلی خان بوده، سعی میکرد او را در آرامش اوضاع کمک کند... دورهٔ امارت محمد افضل خان یکسال و نیم بود. پس از وی برادرش محمد اعظم خان امیر شد. سید که در تهران مراقب اوضاع بود، بسوی وطن حرکت کرد، و از راه مشهد به طوس و سپس به هرات آمد. امیر شیر علیخان هنوز در هرات سلطه داشت. سید بار دیگر با او ملاقات کرد. چهل روز در آن شهر باقی ماند. هدف او آن بود که کاری شود که در بین برادران، مصالحت بر قرار گردد، و مملکت از وضع بحرانی نجات یابد... سید پاره یی از فکر های مهم خود را در قید قلم آورد و از قندهار براه غزنی به معیت محمد اعظم خان بکابل آمد. نیکی کدی مینویسد:

سید در هنگام توقف در هرات، سوانح زندگانی خود را نوشت، که بسیار بزندگانی بزرگان دین بمانند غزالی ماناست... همین که روزگار محمد افضل خان بسر رسید، چنانچه خواندیم سید با محمد اعظم خان بکابل آمد و در مراسم تخت نشینی امیر محمد اعظم خان در کابل بود... سید در دورهٔ کوتاه حکومت محمد اعظم خان، بحیث مشاور او، درجمع امور بود. مخبران حکومت انگلیسی هند در کابل، از مفکوره سید آگاه بوده، اطلاعاتی بمرکز خود میدادند. الخ!»

مقصد از شرح گزارش کیدی از اقامت سید در افغانستان در این دورهٔ نسبتاً طولانی به طور مشخص و مختص این بود، همانطور که قبلاً هم یاد شد، که چگونه انگلیس باوجود آن که مخبرانش اطلاعاتی راجع به سید جمع آوری می نمودند و این اطلاعات را به طور منظم و مستمر به حکومت انگلیسی هند می فرستادند و آن ها هم آن اطلاعات را می خواندند و به مقامات مربوط در انگلستان مخابره می کردند، از حال و احوال و سجل و سوانح و افکار سید بی خبر بودند؟

دوست محمد خان در دفعهٔ دوم امارت خویش، به کمک مستقیم انگلیس بر تخت نشست و انگلیس حسب معاهده هائی بقای حکومت وی را تضمین نموده بود. در چنین صورتی چگونه ممکن است، که انگلیس از هویت کسانی که دوروبر امیر بودند، خصوصاً از هویت سید، که به درجه ای محبوب و مورد اعتماد امیر بود، که به امیر مشوره می داد و امیر از او مشوره می خواست، چیزی نداند و به او توجه نکند؟

یا در دوره ای که سید با امیر محمد اعظم خان همکاری می نمود و کرسی مشاورت و صدارت را دارا بود، از او چیزی نشنیده یا او را نشناخته باشد. چطور امکان دارد انگیس ها در افغانستان به چنین یک کار سهل انگارانه، با آن که افغانستان برای انگلیس از اهمیت زیادی برخوردار بود و میلیون ها پوند را برای نگه داشتن وی با خود به مصرف می رسانند، متهم گردد؟

یک سند دیگر از صفحهٔ 73 کتاب سید جمال الدین افغانی پیشوای انقلاب شرق:

«موضوع دیگری که سبب شدت نظارت حکومت بر سید شده بود، مرگ کیوناری سفیر انگلیس بود در کابل، که در اثر هیجان هنگام قیام عسکر افغانی، قصر خود را آتش زده و خود را معدوم ساخته بود. حکومت هند ارتباطی در بین انقلابیون کابل و سید جمال الدین در یافته، و او را آنی از نظر دور نداشت.»

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

کلمات "شدت نظارت" از وجود نظارت بر سید قبل از قیام مردم در افغانستان و خودکشی کیوناری خبر می دهد. این نظارت را به خاطر رویداد های که در مصر رخ داده بود، بر سید وضع نموده بود.

با این همه تماس، علائق، رفت و آمد و با آن همه خبرچین و خبررسان و نظارت ها چگونه انگلیس از شهرت و افکار سید بی خبر بوده می تواند؟ آیا وجود این همه ارتباط و نزدیکی انگلیس با افغانستان، و نوشتن مکتوب به مقامات فرانسه برای کسب معلومات در بارهٔ شهرت سید حیرت برانگیز نیست؟

موضوع دیگر رفتن سید با پدرش به همدان ایران بعد از دو سال اقامت در کابل، وقتی سید ده ساله است، می باشد؛ چیزی که من فقط در یک جا، و از یک نویسنده افغان آن را خوانده ام. نویسندهٔ مقاله، فکر می کنم آقای صدقی باشند، در ارتباط به این مسأله، که از کجا و چگونه به چنین معلوماتی دست پیدا کرده اند، نه چیزی می گوید و نه سندی ارائه می کند.

مهمتر ازهمه این است که بنابر داستانی که شما، آقای هاشمیان بیان می کنید، آقای صدقی این مقاله را به فرمایش آقای نوین، وزیر اطلاعات و کلتور وقت می نویسند، بدون این که در آن رابطه معلومات موثقی داشته باشند یا بدست بیاورد. عجیب نیست؟!

مطلب بسیار مهم دیگر، وجود احساسات شدید خصمانهٔ ایران نسبت به افغانستان بود، که از پی آمد های شکست و از دست دادن هرات منشأ می گرفت. درست در زمان درگیری های ایران و افغانستان، و در زمان سلطنت ناصرالدین شاه قاچار. چطور ممکن است شاه ایران، که هنوز جراحت زخم از دست دادن هرات و ذلت تحقیر شکست ایران التیام نیافته بود، سید را، که یک فرد افغان است، آن هم یک فرد بسیار بسیار مهم، کسی که یکی از یاوران امیر بود و به امیر افغانستان رهنمود های در رابطه به جنگ و کشور داری می داد به ایران دعوت کند و را به دربار راه بدهد و...؟ آیا گاهی کسی به احساسات ضد افغانی شاه و سائر سیاسمداران ایرانی فکر کرده است؟؟ روابط ایران و افغانستان از سال ها قبل، پیش از آن که سید به دنیا بیاید، تیره بود. ایران از سال ها پیش کوشش های عملی و نظامی برای گرفتن هرات به راه انداخته بود. جنگ هائی هم میان این دو کشور به وقوع پیوسته بود. تا این که در سال 1857 بر وفق معاهدهٔ در پاریس، که میان انگلیس و ایران امضاء شد، هرات به طور مطلق به افغانستان تعلق گرفت و ایران با امضای همین معاده آن را به رسمیت شناخت. در زمانی که ایرانی ها هرات در محاصره داشتند و تلاش می کردند هرات را از افغانستان مجزاء سازند ناصرالدین قاچار پادشاه ایران بود؛ همان ناصرالدین شاهی که گفته می شود سید به او و به صدراعظم او مشوره ها می داد!! چگونه ناصرالدین شاه آن همه فعالیت سید را که منتج به جدائی هرات از ایران (به زعم ایرانیان)، در دوران پادشاهی وی گردید، فراموش کرده بود؟؟

آیا این مسأله، که یکی از مجهولات بسیار آزار دهنده است، مستوجب تحقیق و پاسخ نیست؟ مگر سید از این مسأله و از رنجش خاطری که ناصرالدین شاه از امیر و همکاران وی، به شمول خود سید داشت، بی خبر بود؟؟

می گویند: «[آقای سدید] از کنایه و جعل هم کار می گیرد.»

می گویم: بی جا نگفته اند که دزد در سر خود پر دارد! وقتی من از جعل سخن می گویم، سخنم نود و پنج در صد متوجه ایرانی ها است. ما افغان ها در گذشته ها از این گونه کار های ناروا، غیراخلاقی و دور از انصاف و نجابت، اگر نگویم کاملاً، تا حدود بسیار زیادی پاک و مبرا بودیم؛ چون خوش قلب و باصفا بودیم و سادگی زندگی عادت داشتیم. ولی در این اواخر، باتأسف، کم و زیاد زیر تأثیر فرهنگ هذیان عظمت و دروغ پردازی های ایرانیان رفته ایم، و در بسا موارد همان حرف هائی را می زنیم که آن ها می زنند.

چنین عادتی بسیار زشت است ـ چه آن ها به این عادت مبتلاء باشند، چه ما! ایرانیان هم بار ها و بار ها، بسیار بیشتر از ما افغانان از وجود اسنادی مربوط به ایرانی بودن سید سخن گفته اند، ولی در عمل هیچ وقت هیچ سندی برای تثبیت ادعای شان ارائه نکرده اند.

تنها سندی که من در رابطه با سید دیده ام، که ایرانیان برایش صادر نموده اند، ورقی است به نام پاسپورت به نام سید، که او را به صفت نماینده خویش از اتریش به روسیه می فرستند. این سند هیچ چیزی را ثابت نمی کند، زیرا صدورهمچون اسناد در آن زمان و شرائطی خاصی که برای استفاده از شخصیت های کاردان و صاحب علم و اندیشه در کشور های آسیای میانه و آسیای

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکاری ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنې د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیږلو مخکې په ځیر و لولئ

صغیر و کشور های شرق میانه تا کشور های مسلمان افریقا در آن زمان وجود داشت و معمول بود، از اهمیت چندانی برخوردار نیست! در زمان شاه امان الله خان مرحوم اشخاصی شامل هیئت های سیاسی کشور ما بودند؛ که ارچند افغان نبودند، غرض مذاکره با هیئت های کشور های خارجی فرستاده می شدند. کاری که در آن زمان معمول و مقدور بود، ولی امروز دیگر نه معمول است و نه میسور!

در چندین جا از وجود بکس[کیفی] سید نزد شخص به نام حاجی امین الضرب و اسنادی نزد دیگران سخن گفته شده است. ولی نه اسناد داخل این بکس را به عنوان حجت ادعای خویش ارائه کرده اند و نه اسناد دیگر را.

در این باره، چون نمی توانند سندی ارائه کنند، مجبوراً می گویند که بکس را نزد ناصرالدین شاه بردند، ولی بعد از آن دیگر از اسناد مورد نظر خبری نشد!! همان گونه که مکتوب سید را بنابه گفتهٔ آقای هاشمیان ضبط احوالات افغانی می برد و...!!

می گویند: «آقای سدید همیشه از مظلومیت قوم هزاره دفاع میکند، چونکه خودش به این قوم و بیکی از مذاهب آن تعلق داشت...»

می گویم: شما از کجا می دانید، که من به قوم هزاره تعلق دارم و شیعه هستم؟ چه کسی به شما این خبر را داده است؟ چرا شما در جهان واقعیت ها این قدر فانتازی فکر می کنید و هوائی سخن می زنید؟ به این دلیل که من نوشته ام امیر عبدالرحمن خان بالای هزاره ها بسیار ظلم کرده است؛ باید من هزاره و شیعه باشم؟ سبحان الله به این قیاس و به این عقل. نام خدا! عقل است که تیرک می زند!!

مگر شما منکر استبداد و منکر ظلم امیرعبدالرحمن خان بر قوم هزاره هستید؟ نوشته های دو ـ سه نفر از هموطنان پشتون ما را در کلکینچهٔ ابراز نظریات افغان جرمن آنلاین، در این رابطه مطالعه کنید. چرا این دو یا سه نفر، که هزاره و شیعه هم نیستند، آنچه را من نوشته ام، تأئید نموده اند؟ چون همه ایشان، مانند میلیون ها افغان شریف دیگر، از هر قوم و قبیله ای که هستند، با پیروی از صدای وجدان و حکم شرافت، خود را پابند گفتن حق و حقیقت می دانند، نه مانند شما که پر از حقد و کینه و نفرت نسبت به بعضی از انسان ها و یا بعضی از اقوام هستید، وجدان خود را زیر پا می گذارند و با حق و حقیقت هیچ پیوندی ندارید!!

ذهن شما را محیط و رفقای ناباب تان آن قدر آلوده ساخته است، که شاید حتا این دو ـ سه نفر را هم، باوجود پشتون و سنی بودن، و باوجودی شناختی که از ایشان دارید، هزاره و شیعه بنامید. با چنین ذهن و افکار زهرآگین بسیار مشکل است که شما بتوانید خود را در مقام قضاوت مقید و پابند به عدالت و حق پرستی بسازید، یا زمانی به شناخت حقیقت رویداد ها، قضایا یا انسان دست پیدا کنید! برای این کار باید دارای اخلاق سالم و سلیم بود، آقای هاشمیان!

ظلم امیر بالای این قوم را مردم از روی مسؤولیت، به پیروی از ندای وجدان و ترس از خدا همان گونه که بوده، بیان می کنند، نه به خاطر این که هزاره هستند یا با پشتون ها خصومت می ورزند. اگر با پشتون ها خصومت می داشتند، نه از میرویس نیکه و احمد شاه بابا تمجید و تعریف می کردند و نه از زمان خان و امیرامان الله خان و وزیر محمد اکبرخان و... که پشتون بودند!

اشاره و لحن گفتار شما در مورد هزاره ها همیشه بازتاب دهندهٔ نفرت عمیق شما نسبت به این قوم وعلاقهٔ مفرط تان به یک خط سیاسی ـ دینی و یک گروه از انسان ها می باشد ـ باتأسف. این سخن شما که هزاره ها روزی پشتون ها را از افغانستان بیرون می اندازند، تا چه حد مقرون به حقیقت و امکان پذیر است؛ و از کجا و چه احساسی منشأ می گیرد؟؟

شما هیچ وقت، بعد از بیان چنین سخنی نمی توانید، احساسات ضد ملی و قوم پرستانهٔ تان را، هرچند شما به قوم پشتون نسبتی ندارید، پرده پوشی نمائید. تنها به پشتو صحبت نمودن و در میان پشتون ها زندگی کردن دلالت به پشتون بودن انسان نمی شود.

من هزاره نیستم. یادآوری از ظلم امیرعبدالرحمن خان به دلیل هزاره بودن یا هزاره نبودن من نیست، بلکه به دلیل انسان بودن، داشتن وجدان ملی و تعهد من نسبت به انسانیت و حقیقت است؛ ارزش هائی که متأسفانه شما با آن ها کاملاً بیگانه هستید!!

ادامه دارد

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له موږ سره اړيکه ټينګه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليږلو مخکې په ځير و لولئ